

# آزادی

## خجسته آرزوی بشریت

### از آغاز تا لحظه حاضر

عبدالحسین آگاهی

مسئله آزادی یکی از مسائلی است که همواره به شکلی در جامعه بشر مطرح بوده است. در دوره های تاریخی، که مبارزات اجتماعی شدت خاصی یافته، مسئله آزادی نیز حادث شده است. اکنون ما در یکی از این گونه مراحل تاریخی زندگی می کنیم.

ببینیم آزادی چیست و چگونه می توان بدان دست یافت. برای این که پاسخی خیالی و من درآوردی به این پرسش مهم و جدی ندهیم، باید ببینیم که مسئله آزادی خود اساساً چگونه مطرح می شود.

جهان واقعی، که انسان خواه ناخواه در آن زندگی می کند، دارای قوانین و نوامیس عینی است که در هر حال مستقل از میل و اراده فرد عمل می کند. به وجود آمدن افراد خود در متن جهانی است که پیش از آن ها موجود بوده، طبق قوانین و نوامیس خاص خود گسترش می یابد، و انسان به محض تولد در مقابل آن قرار می گیرد. اینجاست که مسئله آزادی چون شکلی از مناسبات موجود بین فعالیت انسان و قوانین عینی محیط واقعی او مطرح می شود.

انسان هیچ گاه به تنهایی به وجود نمی آید، به تنهایی زیست نمی کند و به تنهایی با محیط خود روبرو نمی شود، بلکه افراد باهم، گروهی، به صورت جوامع انسانی با محیط طبیعی و اجتماعی روبرو می شوند. از این رو است که فرد در برابر دو نوع نیروی عمده: نیروی (یا جبر و قهر) طبیعی و نیروی (یا جبر و قهر) اجتماعی قرار می گیرد. این نیروها در واقع مظهر عملکرد همان قوانین عینی طبیعت و جامعه اند که از سرشت طبیعت و اجتماع ناشی می شوند و اساس هستی آن ها را تشکیل می دهند.

برخوردهای گوناگونی را که به مسئله آزادی و ضرورت، به مسئله جبر و اختیار، در طول تاریخ شده است می توان به دو گروه عمده تقسیم کرد:

1 - برخورد ابتدائی و سطحی، ذهنی و غیرواقعی که "آزادی" و "ضرورت"، "جبر" و "اختیار" را همچون دو مقوله مانع الجمع روبروی هم می گذارد. در نتیجه چنین برخورد نادرستی به مسئله جبر و اختیار در تاریخ فلسفه اسلامی دو جریان فکری به نام "جبریه" (هواداران اصالت جبر) و "قدریه" (طرفداران اصالت قدرت و آزادی) به وجود آمدند. از امام جعفر صادق روایت کرده اند که در قضاوت بین "جبری" و "قدری" گفته است "لا جبر و لا تفویض بل الامر، بین امرین" (نه جبر است و نه آزادی، بلکه امری است بین این دو).

2 - برخورد دقیق علمی و واقعی که "جبر و اختیار" و "ضرورت و آزادی" را در وحدت می گیرد. در این برخورد است که انسان از راه شناخت قوانین عینی طبیعت و جامعه و کاربرد درست این قوانین می تواند به آزادی برسد و دایره آزادی و اختیار خود را گسترش دهد. نقش فعال اندیشه، ذهن و اراده بشر در این نوع درک آزادی است که می تواند عملاً نیروی خلاق عظیم خود را پیاده کند، چنان که کرده است. همین نقش فعال اندیشه و اراده متکی به درک صحیح قوانین عینی طبیعت و جامعه است که تاثیر متقابل انسان در محیط خویش را از تاثیر متقابل دیگر موجودات نا آگاه و بی اراده متفاوت می سازد.

لیکن چون انسان، نه تنها، بلکه در هیئت اجتماعی زندگی می کند، آزادی او با آزادی دیگران روبرو می شود. و اتفاقاً در جهان کنونی، که با پیشرفت فوق العاده علوم طبیعی دایره تسلط انسان بر طبیعت بسیار گسترش یافته، این جنبه دوم مسئله آزادی، یعنی مسئله آزادی های اجتماعی اهمیت ویژه ای کسب کرده است. زیاده روی نکرده ایم اگر بگوییم در دوران انقلاب علمی- فنی، که ما در آن زندگی می کنیم، این جنبه دوم یعنی مسئله آزادی های اجتماعی جنبه اصلی و اساسی مسئله آزادی بشر به طور کلی را تشکیل می دهد. اکنون دیگر بدون تحصیل آزادی اجتماعی پیشرفت بعدی بشریت به سوی کمال آزادی، به سوی آزادی همه جانبه واقعی سخت دشوار است. در عین حال همه تاریخ پویای بشری خود زمینه ضرور جهت تحقق این امر یعنی تحصیل آزادی اجتماعی را فراهم کرده است.

**در جوامع طبقاتی** ( نظیر جامعه خود ما) یعنی جوامعی که به اقلیت استثمارکننده حاکم، صاحب وسائل عمده تولید و اکثریت استثمارشونده محکوم، محروم از وسائل تولید تقسیم شده اند، آزادی و آقائی برای اقلیت حاکم و بردگی و بندگی برای اکثریت محکوم به اصطلاح "طبیعی" و "عادی" است. در ارتباط با همین واقعیت ناگوار است که در جهان سرمایه داری آزادی و آقائی برای کشورهای توانگر امپریالیستی و وابستگی و استعمارزدگی برای کشورهای کم توان مستعمره و نیمه مستعمره به وجود می آید. به عبارت دیگر تحدید و محور آزادی افرادی ( اکثریت ) توسط افراد دیگر (اقلیت ) در درون جوامع مبتنی بر استثمار است که در عین حال در سطح جهان نیز، یعنی بین خلق های جهان استثمارگر سرمایه داری سبب تحدید و محور آزادی یک کشور، یک جامعه ( کم رشد و ناتوان ) توسط کشور و جامعه دیگر ( امپریالیستی و توانگر ) می شود. از این روست که در جوامع کشورهای وابسته و مستعمره توده های مردم در عین حال در معرض دو ستم همگون (طبقاتی) یعنی ستم ملی ( از جانب کشورهای امپریالیستی و ستم اجتماعی ( از جانب حاکمیت اقلیت "خودی" ) قرار می گیرند و برای تحصیل آزادی اجتماعی مجبورند به مبارزه علیه هر دو ستم برخیزند. و باز به همین سبب است که گفته اند: **در کشوری که زیر سلطه امپریالیسم جهان باشد، آزادی طبقات زحمتکش آن صورت پذیر نیست.**

آزادی از استعمار زدگی به معنای وسیع کلمه وظیفه اصلی و اساسی است. استعمار زدگی در شئون مختلفه جامعه ما ریشه دوانده است.

آزادی واقعی و همه جانبه انسان، که شرط ضرور شکوفایی تمام استعداد های نهانی او است، در این جهان واقعی موجود ممکن است. در رژیم برده داری، آزادی کامل تا حد کشتن برده رسماً حق "طبیعی" برده دار محسوب می شد. در مقابل، برده "آزادی" کارکردن و زجر کشیدن تا حد مردن و کشته شدن را داشت. وقتی در نتیجه زحمت همین برده ها شیوه تولید رشد معینی یافت، جامعه ارباب- رعیتی ( فئودالی) که نیازش به نیروی کار انسان ها بیشتر شده بود کشتن برده را قانوناً ممنوع کرد. این اعلام ممنوعیت رسمی به سبب سرشت نیک انسان یا عقاید آسمانی او نبود که گویا به یک باره بیدار شده باشند. برای خان، ارباب ( فئودال ) لازم بود که رعیت، دهقان زنده بماند و نسل بعد برایش زحمت بکشد، به شرط آن که اراضی "او" را ترک نکند. بدین ترتیب از جنبه فیزیکی و جسمانی جبر اجتماعی کاسته شد. اما نداشتن زمین، آب، بذر، وسائل کار و تولید و غیره انسان زحمتکش "رعیت" را از لحاظ اقتصادی وابسته به زمین ارباب کرد. پیشرفت بعدی تولید، که در نتیجه همین تغییر حاصل شد، ایجاد صنایع ماشینی و غیره... احتیاج به نیروی کار آزاد را ایجاد کرد. بورژوازی علیه وابستگی "رعیت" به زمین ( سرواژ ) برخاست تا دهقان ( یا پیشه ور ورشکست شده ) بتواند در شهر و روستا "آزادانه" نیروی کار خود را چون کالایی به معرض فروش گذارد. اما این آزادی از وابستگی به زمین ارباب، همراه با آزادی از هرگونه وسایل تولید بود. در نتیجه کارگر جامعه سرمایه داری، که هیچ وسیله ای برای زندگی جز نیروی کار خود ندارد، از لحاظ اقتصادی کاملاً وابسته به سرمایه دار و اسیر کارفرما می گردد. البته او "کاملاً آزاد" است که نیروی

کار خود را به کارفرما بفروشد و یا نفروشد. اما اگر نفروشد... از گرسنگی، خود و خانواده اش از بین خواهند رفت.

در سایه زحمت و کار طاقت فرسای همین کارگر است که رشد بعدی نیروهای مولده جامعه و پیشرفت دانش و فن، دایره آزادی انسان در برابر نیروهای طبیعی را فوق العاده گسترش می دهد. اکنون بشریت در سیر تکاملی خود به جایی رسیده است که **"جهش از جهان ضرورت به جهان آزادی"** برایش ممکن است.

در جامعه بدون طبقات متخاصم و فارغ از استثمار انسان از انسان بر اساس علوم و فنون پیشرفته و مترقی "گذار از جهان ضرورت به جهان آزادی" میسر است. آزادی از هرگونه ستم ملی و ظلم اجتماعی، به انسان امکان می دهد در فعالیت روزانه خود از قانونمندی های عینی تکامل طبیعت، جامعه و تفکر حد اکثر بهره را بگیرد، هدفمند و با برنامه ای مدون پیشرفت جامعه را طرح ریزی و اداره نماید، همه شرایط مادی و مقدمات معنوی لازم جهت ترقی همه جانبه تمام جامعه و هر فرد جداگانه را، یعنی شرایط ضرور برای تحقق آزادی واقعی انسان را فراهم سازد.

گرچه آرمان ( ایده آل ) انسان همواره از وضع واقعی موجود ( رآل ) او پیشرو و والاتر است، اما در هر حال جامعه بشری به تحقق یک آزادی ایده آل، و نه ایده آلیستی، بسیار نزدیک شده است. ( برگرفته از مجله دنیا شماره 5 سال 1359 )